



مهمان توام ای جان زنهار مخسب امشب

مولوی در دفتر دوم مثنوی درباره پنهان بودن شب قدر می‌گوید: این پنهانی برای آن است که جوینده، شب های بسیاری را با عبادت به صبح برساند و از این راه به چشمه حقیقت دست یابد.

شب قدر از زبان مولانا

مهمان توام ای جان زنهار مخسب امشب

مولوی در دفتر دوم مثنوی درباره پنهان بودن شب قدر می‌گوید: این پنهانی برای آن است که جوینده، شب های بسیاری را با عبادت به صبح برساند و از این راه به چشمه حقیقت دست یابد.

به گزارش خبرگزاری فارس، در اشعار شعرای پارسی گو نمونه های قابل توجهی از اشارات ایشان به شب قدر وجود دارد. بیشترین و دلکش ترین اشعار در ثنای رمضان و روزه را در شعر مولانا می توان یافت. به همان قیاس بیشترین اشعاری که در آن ذکری از شب قدر رفته است نیز در سخن مولانا جلال الدین محمد بلخی نهفته است. مولانا در غزلی با ردیف " زنهار مخسب امشب " مخاطب خویش را به بیداری تا سحر در شب قدر فرا می خواند:

مهمان توام ای جان زنهار مخسب امشب

ای جان و دل مهمان زنهار مخسب امشب

روی تو چو بدر آمد امشب شب قدر آمد

ای شاه همه خوبان زنهار مخسب امشب

ای سرو دو صد بستان آرام دل مستان

بردی دل و جان بستان زنهار مخسب امشب

ای باغ خوش خندان بی تو دو جهان زندان

آنی تو و صد چندان زنهار مخسب امشب

و در غزلی دیگر باز هم به بیداری می خواند و راه بار یافتن به کوی دوست را در همین شب قدر می داند:

امشب عجیبت ای جان گر خواب رهی یابد

وان چشم کجا خسپد کو چون تو شهی یابد

ای عاشق خوش مذهب زنهار مخسب امشب

کان یار بهانه جو بر تو گنهی یابد

من بنده آن عاشق کو نر بود و صادق

کز چستی و شبخیزی از مه کلهی یابد

در خدمت شه باشد شب همره مه باشد

تا از ملاء اعلا چون مه سپهی یابد
بر زلف شب آن غازی چون دلو رسن بازی
آموخت که یوسف را در قعر چهی یابد
آن اشتر بیچاره نومید شدست از جو
می گردد در خرمن تا مشتی کهی یابد
بالش چو نمی یابد از اطلس روی تو
باشد ز شب قدرت سال سی هی یابد
زان نعل تو در آتش کردند در این سودا
تا هر دل سودایی در خود شرهی یابد
امشب شب قدر آمد خامش شو و خدمت کن
تا هر دل الهی ز الله ولی یابد
اندر پی خورشیدش شب رو پی امیدش
تا ماه بلند تو با مه شبهی یابد

با اشاره به شب قدر، روایی حاجات هر مسلمان را در این شب میسر می داند و این اعجاز شب قدر را شمه ای از نور رخ حضرت دوست می داند و می گوید:

روا شود همه حاجات خلق در شب قدر
که قدر، از چو تو بدری بیافت آن اعزاز
همه تویی و ورای همه دگر چه بود
که تا خیال درآید کسی تو را انباز...
مولانا در غزلی با مطلع:

می بسازد جان و دل را بس عجایب کان صیام
گر تو خواهی تا عجب گردی عجایب دان صیام

یک به یک صفات و عجایب ماه مبارک رمضان را می ستاید تا به شب قدر می رسد و در ادامه می سراید:

گر چه ایمان هست مبنی بر بنای پنج رکن

لیک والله هست از آن ها اعظم الارکان صیام

لیک در هر پنج پنهان کرده قدر صوم را

چون شب قدر مبارک هست خود پنهان صیام

مولوی در دفتر دوم مثنوی پنهان بودن شب قدر را چنین دلیل می آورد که این پنهانی برای آن است که جوینده، شب های بسیاری را به عبادت به صبح برساند و از این راه به چشمه حقیقت دست یابد:

حق شب قدرست در شب ها نهان

تا کند جان هر شبی را امتحان

نه همه شب ها بود قدر ای جوان

نه همه شب ها بود خالی از آن